

عظمت حضرت عباس و عزای مادر

چه کم و کسری در زندگی عباس بن علی، همان طوری که مقاتل معتبر نوشته‌اند، وجود دارد؟ قبلا اگر نبود برای ابو الفضل جز همین یک افتخار، با ابو الفضل کسی کاری نداشت...



مجموعه آثار ج 17 ، مطهری، مرتضی

چه کم و کسری در زندگی عباس بن علی، همان طوری که مقاتل معتبر نوشته‌اند، وجود دارد؟ قبلا اگر نبود برای ابو الفضل جز همین یک افتخار، با ابو الفضل کسی کاری نداشت. با هیچ کس غیر از امام حسین کاری نداشتند. خود امام حسین هم فرمود اینها فقط به من کار دارند و اگر مرا بکشند به هیچ کس دیگر کاری ندارند. وقتی که شمر بن ذی الجوشن از کوفه می‌خواهد حرکت کند بیاید به کربلا، یکی از حضاری که در آنجا بود و از طرف مادر [با ابو الفضل علیه السلام] خویشاوندی داشت، به ابن زیاد اظهار کرد که بعضی از خویشاوندان مادری ما همراه حسین بن علی هستند، خواهش می‌کنم امان نامه‌ای برای آنها بنویس. ابن زیاد هم نوشت. شمر خودش هم در یک فاصله دور [با ابو الفضل علیه السلام نسبت داشت،] یعنی از قبیله‌ای بود که قبیله ام البنین با آنها نسبت داشتند. در عصر عاشورا این پیام را شخص او آورد. حالا عظمت را ببینید، ادب را ببینید! این مرد پلید آمد کنار خیمه حسین بن علی علیه السلام فریادش را بلند کرد: «این بنوا اختنا، این بنو اختنا» خواهرزادگان ما کجا هستند؟ خواهرزادگان ما کجا هستند؟ ابو الفضل در حضور ابا عبد الله نشسته بود و برادرانش همه آنجا بودند. اصلا جوابش را ندادند تا امام فرمود: «اجیبوه و ان کان فاسقا» جوابش را بدهید هر چند آدم فاسقی است. آقا که اجازه داد، جواب دادند. آمدند گفتند: «ما تقول؟» چه می‌گویید؟ شمر گفت: مزده و بشارتی برای شما آورده‌ام، از امیر عبید الله برای شما امان آورده‌ام، شما آزادید، الان که بروید جان به سلامت می‌برید. گفتند: خفه شو! خدا تو را لعنت کند و آن امیرت ابن زیاد و آن امان نامه‌ای که آورده‌ای، ما امام خودمان، برادر خودمان را اینجا رها کنیم به موجب اینکه ما تامين داریم؟!

در شب عاشورا اول کسی که نسبت به ابا عبد الله اعلام یاری کرد، همین برادر رشیدش ابو الفضل بود. بگذریم از آن مبالغات احمقانه‌ای که می‌کنند، ولی آنچه که در تاریخ مسلم است، ابو الفضل بسیار رشید، بسیار شجاع، بسیار دلیر، بلند قد و خوشرو و زیبا بود (و کان يدعی قمر بنی هاشم) که او را «ماه بنی هاشم» لقب داده بودند. اینها حقیقت است. شجاعتش را البته از علی علیه السلام به ارث برده است. داستان مادرش حقیقت است که علی به برادرش عقیل فرمود: عقیل! زنی برای من انتخاب کن که «ولدتها الفحولة» از شجاعان به دنیا آمده باشد. «لتلد لی فارسا شجاعا» دلم می‌خواهد از آن زن فرزند شجاع و دلیری به دنیا بیاید. عقیل، ام البنین را انتخاب می‌کند و می‌گوید این همان زنی است که تو می‌خواهی. تا این مقدار حقیقت است. آرزوی علی در ابو الفضل تحقق یافت. روز عاشورا می‌شود، بنابر یکی از دو روایت، ابو الفضل می‌آید جلو، عرض می‌کند برادر جان، به من هم اجازه بفرمایید، این سینه من دیگر تنگ شده است، دیگر طاقت نمی‌آورم، می‌خواهم هر چه زودتر جان خودم را قربان شما کنم. من نمی‌دانم روی چه مصلحتی - خود ابا عبد الله بهتر می‌دانست - فرمود: برادرم! حالا که می‌خواهی بروی، پس برو بلکه بتوانی مقداری آب برای فرزندان من بیاوری. (این را هم عرض کنم: لقب «سقا» (آب آور) قبلا به حضرت ابو الفضل داده شده بود، چون یک نوبت یا دو نوبت دیگر در شبهای پیش ابو الفضل توانسته بود برود، صف دشمن را بشکافد و برای اطفال ابا عبد الله آب بیاورد. این جور نیست که سه شبانه روز آب نخورده باشند، خیر، سه شبانه روز بود که [از آب] ممنوع بودند، ولی در این خلال توانستند یکی دو بار آب تهیه کنند. از جمله در شب عاشورا تهیه کردند، حتی غسل کردند، بدنهای خودشان را شستشو دادند). فرمود: چشم.

حالا ببینید چه منظره با شکوهی است، چقدر عظمت است، چقدر شجاعت است، چقدر دلآوری است، چقدر انسانیت است، چقدر شرف است، چقدر معرفت است، چقدر فداکاری است! یکتنه خودش را به این جمعیت می‌زند. مجموع کسانی را که دور این آب را گرفته بودند چهار هزار نفر نوشته‌اند. خودش را وارد شریعه فرات می‌کند. اسب خودش را داخل آب می‌برد. این را همه نوشته‌اند: اول، مشکى را که همراه دارد پر از آب می‌کند و به دوش می‌گیرد. تشنه است، هوا گرم است، جنگیده است، همین طوری که سوار است تا زیر شکم اسب را آب گرفته است، دست می‌برد زیر آب، مقداری آب با دو مشت خودش تا نزدیک لبهای مقدس می‌آورد. آنهایی که از دور ناظر بوده‌اند گفته‌اند اندکی تامل کرد، بعد دیدیم آب نخورده بیرون آمد. آنها را روی آب ریخت. آنجا کسی ندانست که چرا ابو الفضل آب نیشامید، اما وقتی بیرون آمد یک رجزی خواند که در این رجز مخاطب خودش بود نه دیگران. از این رجز فهمیدند چرا آب نیشامید. دیدند در رجزش دارد خودش را خطاب می‌کند، می‌گوید:

یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی

هذا الحسین شارب المنون

و تشریبین بارد المعین

هیئات ما هذا فعال دینی

و لا فعال صادق الیقین (1)

ای نفس ابو الفضل! می‌خواهم دیگر بعد از حسین زنده نمانی. حسین دارد شربت مرگ می‌نوشد، حسین با لب تشنه در کنار خیمه‌ها ایستاده است و تو می‌خواهی آب بیاشامی؟! پس مردانگی کجا رفت؟ شرف کجا رفت؟ مواسات کجا رفت؟ همدلی کجا رفت؟ مگر حسین امام تو نیست؟ مگر تو ماموم او نیستی؟ مگر تو تابع او نیستی؟ هرگز دین من به من اجازه نمی‌دهد، هرگز وفای من به من اجازه نمی‌دهد. ابوالفضل در برگشتن مسیر خودش را عوض کرد، خواست از داخل نخلستان برگردد (قبلا از راه مستقیم آمده بود) چون می‌دانست همراه خودش یک امانت گرانبها دارد. تمام همتش این است که این آب را به سلامت برساند، برای اینکه مبادا تیری بیاید و به این مشک بخورد و آبها بریزد و نتواند به هدف خودش نائل شود. در همین حال بود که یکمرتبه دیدند رجز ابوالفضل عوض شد. معلوم شد حادثه تازه‌ای پیش آمده است. فریاد کرد:

و الله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابا عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

به خدا قسم اگر دست راست مرا هم قطع کنید، من دست از دامن حسین بر نمی‌دارم.

طولی نکشید که رجز عوض شد:

یا نفس لا تخش من الکفار

و ابشری برحمة الجبار

مع النبی السید المختار

قد قطعوا بیغیم یساری (2)

در این رجز فهماند که دست چپش هم بریده شده است. این گونه نوشته‌اند: با آن هنر فروسیتی که [در او] وجود داشته است، به هر زحمت بود این مشک آب را چرخاند و خودش را روی آن انداخت. دیگر من نمی‌گویم چه حادثه‌ای پیش آمد، چون خیلی جانسوز است. ولی اشعاری است از مادرش ام البنین، چون شب تاسوعا معمول است که ذکر مصیبت این مرد بزرگ می‌شود، آن را هم عرض می‌کنم.

ام البنین مادر حضرت ابوالفضل در حادثه کربلا زنده بود ولی در کربلا نبود، در مدینه بود. در مدینه بود که خبر به او رسید که در حادثه کربلا قضایا به کجا ختم شد و هر چهار پسر تو شهید شدند. این بود که این زن بزرگوار به قبرستان بقیع می‌آمد و در آنجا برای فرزندان خودش نوحه‌سرایی می‌کرد. نوشته‌اند اینقدر نوحه‌سرایی این زن دردناک بود که هر که می‌آمد گریه می‌کرد، حتی مروان حکم که از دشمن‌ترین دشمنان بود.

این زن گاهی در نوحه‌سرایی خودش همه بچه‌هایش را یاد می‌کند و گاهی بالخصوص ارشد فرزندان را. ابوالفضل، هم از نظر سنی ارشد فرزندان او بود، هم از نظر کمالات جسمی و روحی.

من یکی از دو مرثیه‌ای را که از این زن به خاطر دارم برای شما می‌خوانم. به طور کلی عربها مرثیه را خیلی جانسوز می‌خوانند. این مادر داغ‌دیده در این مرثیه جانسوز خودش گاهی این گونه می‌خواند، می‌گوید:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد

و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

انبئت ان ابنی اصیب براسه مقطوع ید

ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد

لو کان سیفک فی یدیک لما دنی منک احد (3)

می‌گوید ای چشم ناظر، ای چشمی که در کربلا بودی و آن مناظر را می‌دید، ای کسی که در کربلا بودی و می‌دید، ای کسی که آن لحظه را تماشا کردی که شیر بچه من ابوالفضل از جلو، شیر بچگان دیگر من پشت‌سرش بر این جماعت پست‌حمله برده بودند، ای چنین شخصی، ای حاضر وقعه کربلا، برای من یک قضیه‌ای نقل کرده‌اند، من نمی‌دانم راست است یا دروغ، آیا راست است؟ به من این جور گفته‌اند، در وقتی که دستهای بچه من بریده بود، عمود آهنین به فرق فرزند عزیز من وارد شد، آیا راست است؟ بعد می‌گوید ابوالفضل، فرزند عزیزم! من خودم می‌دانم اگر تو دست می‌داشتی مردی در جهان نبود که با تو روبرو بشود. اینکه آمدند چنین جسارتی کردند برای این بود که دستهای تو از بدن بریده شده بود.

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

پی‌نوشت‌ها:

(1) بحار الانوار، ج 45/ص 41.

(2) همان، ص 40.

(3) منتهی الآمال، ج 1/ص 386.